

ولایت در سنت اسلامی

نویسنده: مریم مسی داکیک

ترجمه: گروه بررسی مطالعات امامت پژوهی در غرب انگلیسی زبان

اشاره:

خانم دکتر مریم مسی داکیک،^۱ دانشیار مطالعات دینی در دپارتمان مطالعات دینی دانشگاه جرج میسون^۲ آمریکا و عضو انجمن مطالعات خاورمیانه و آکادمی آمریکایی دین است. داکیک مدرک لیسانس خود را در سال ۱۹۹۰م در رشته علوم انسانی از دانشگاه کورنل^۳ نیویورک، مدرک فوق لیسانس را در سال ۱۹۹۸ در رشته مطالعات خاور نزدیک و مدرک دکترای خود را در سال ۲۰۰۰م در همین رشته از دانشگاه پرینستون^۴ نیوجرسی دریافت کرد. او بین سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۹ در کوئینز کالج دانشگاه آکسفورد به عنوان دانشجوی مهمان و در سال ۱۹۹۲ در دانشگاه امریکایی قاهره در مؤسسه زبان عربی تحصیل کرد و در بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۷ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران به عنوان پژوهشگر مدعو مشغول فعالیت بود.

1. Maria Massi Dakake
2. George Mason
3. Cornell
4. Princeton

وی در زمینه اسلام و دیگر عقاید مذهبی خاور نزدیک و همچنین در موضوع زنان در دین تدریس می‌کند. زمینه‌های تحقیقاتی مورد علاقه او کلام اسلامی، قرآن، حدیث، فلسفه و به خصوص عقاید رایج شیعی و صوفی و موضوع زنان است و بر روی آثاری که به زبانهای عربی (کلاسیک و مدرن)، فارسی و فرانسه نوشته شده است، تحقیق می‌کند. داکیک از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ در دپارتمان مطالعات دینی دانشگاه جرج میسن ویرجینیای امریکا به عنوان استادیار مطالعات دینی فعالیت می‌کرد و از سال ۲۰۰۶ تاکنون در دپارتمان مطالعات دینی دانشگاه جرج میسن به عنوان دانشیار مطالعات دینی مشغول فعالیت است. کتاب *جامعه کاریزماتیک: هویت شیعی در دوران نخستین اسلام*^۱ - که یکی از آثار اوست - به بررسی ظهور و به وجود آمدن هویت دینی شیعی در تاریخ اولیه اسلام می‌پردازد و پروسه‌های پیچیده تاریخی و فکری را که به اعتقاد دینی فردی و اجتماعی شکل دادند، آنالیز می‌کند. وی در این کتاب در پی یافتن ریشه‌های قرآنی و نخستین دلالت‌های مذهبی مفهوم ولایت و به دنبال نقشی است که ولایت در شکل دادن به مفهوم اجتماعی انسجام و به هم پیوستگی میان پیروان نخستین امام شیعه، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) ایفای می‌کند.

البته باید توجه داشت که مطالب بیان شده توسط مؤلف درباره مسائل صدر اسلام و یا بیان استدلال‌ها و شواهد او در همه موارد بدون اشکال نیست و هدف از این ترجمه تنها فراهم کردن زمینه آشنایی با آرای این پژوهشگر غربی در باره تشیع است. متن زیر ترجمه فصل اول این کتاب با عنوان «ولایت در سنت اسلامی»^۲ است.

متن نویسنده

در جستجو برای درک هویت شیعی در نخستین دوره تاریخ شیعه، کمتر مفهومی وجود دارد که از مفهوم ولایت مهم‌تر یا توصیف‌ناشدنی‌تر و در معنا کردن دشوارتر باشد. ولایت

1. "The Charismatic Community: Shi'ite Identity in Early Islam"

مشخصات کتاب‌شناسی این اثر، چنین است:

The Charismatic Community: Shi'ite Identity in Early Islam, Dakake, Maria Massi, State University of New York Press, Albany, 2007.

2. "Walayah in the Islamic Tradition"

اصطلاحی است که در عین حال، می‌تواند ماهیت اقتدار و اعتبار امامان شیعه را تعیین کند، و اصلی است متضمن ارتباط امامان با پیروان، و میثاق مشترکی است میان همه افرادی که خود را از شیعیان [حضرت] علی[ع] می‌دانند. با وجود اهمیت این مفهوم در تفکر شیعی، در حوزه مطالعات شیعی [در غرب]، نسبتاً کمتر به این مفهوم توجه شده است. در حالی که در منابع، اطلاعات قابل توجهی در مورد مفهوم امامت یا اصول اعتقادی شیعه در مورد امامت وجود دارد و درحالی که در اندیشه شیعه، مفهوم ولایت و امامت به طور تنگاتنگی به هم وابسته‌اند، مطالعه جدی در مورد مفهوم دینی و معنوی ولایت، کاملاً نوپاست و تنها به تازگی در حال آغاز شدن است.

مهم‌ترین و تازه‌ترین این مطالعات، نوشته امیرمعزی در این باره است. امیرمعزی تحلیل‌های مفصلی در مورد اصطلاح ولایت در مفهوم و فضای شیعی آن دارد. وی در این تحلیل‌ها، اصطلاح ولایت را بدان صورت مورد مطالعه قرار می‌دهد که با حقیقت هستی‌شناسانه امام (یعنی علاقه و وفاداری پیروان شیعی به امام و چیزی که او به عنوان «تئولوژی امام متافیزیکی» بدان اشاره می‌کند) در ارتباط است.^۱ در هر صورت، مفهوم ولایت در دوران نخستین تاریخ شیعه، جامع‌تر و متداول‌تر از امامت است^۲ و نیز - همان‌گونه که نشان خواهیم داد - ارتباط بسیار نزدیکی با مفاهیم هویت فردی و اجتماعی شیعه دارد.

در این فصل، برای روشن شدن معنای کامل ولایت در اندیشه شیعی، مفهوم اصطلاح ولایت و واژه‌های هم‌ریشه مرتبط با آن را در سنت گسترده‌تر اسلامی - از کاربرد آن در قرآن و جامعه اسلامی نخستین تا تفسیر باطنی آن در گفتمان تصوف یا عرفان اسلامی و نیز در برخی از نوشته‌های عرفانی شیعی که بعدتر نوشته شدند و به شدت تحت تأثیر احادیث عرفانی قرار گرفتند - بررسی می‌کنیم.

با این روش، امیدواریم نشان دهیم که ولایت، هرگز یک اصطلاح غیرمشخص، با معانی

۱. نک:

Amir-Moezzi, "Notes a Propos de la Walaya Imamite," p. 739.

۲. واقعیتی که در بحث امیرمعزی در باره تلاش‌های شیعیان اولیه برای قرار دادن مفهوم ولایت در متن قرآنی و نیز در نوشته بار-آشر در مورد تفسیر اولیه شیعی، به طور شفاف توضیح داده شده است. (نک: Amir Bar-Asher, "Scripture and Moezzi, "Notes a Propos de la Walaya Imamite," pp. 722-26 and Exegesis in Early Imami Shiism," Chapter 4. به خصوص در صفحه ۱۲۶ که بار-آشر این مطلب را به طور مستقیم و بی‌واسطه بیان می‌کند)

گوناگون در شکل‌های مختلف گفتمان اسلامی نیست؛ بلکه مفهومی است بنیادین و جامع که مفهوم هویت [شخصی] معنوی و مفهوم اجتماع معنوی در موضوع‌ها و زمینه‌های گوناگون اسلامی، در ذیل آن قرار می‌گیرد؛ حتی اگر یافتن واژه انگلیسی ساده‌ای که به خوبی بازگوکننده و معادل معنای ارزشمند و دقیق آن باشد، دشوار باشد.

معنای ولایت

واژه «ولایت» یکی از اسم‌هایی است که می‌تواند از ریشه عربی و-ل- ی مشتق شود و چون این ریشه، بسته به زمینه و فضای کاربرد آن، می‌تواند معانی متعددی داشته باشد، می‌توان گفت که تمام واژه‌های هم‌ریشه ولایت، معین‌کننده نوعی ارتباط، میان افرادی است که نسبت به هم، در موقعیت و جایگاه مساوی یا غیرمساوی‌اند. برای مثال، این واژه می‌تواند برای ارتباط میان مولا و بنده، ولی نعمت و موالی، فرمانروا و رعیت و نیز در ارتباط‌های پدران یا دوستانه، استعمال شود. به دلیل ویژگی این ریشه، هر دو طرف این ارتباطها - حتی آنان که دارای شخصیت‌های نامتقارن و نابرابرند - می‌توانند به عنوان «مولا» دانسته شوند و از این روست که ممکن است واژه «مولا» در عربی کلاسیک، هم به معنای ارباب یا فرمانروا و هم به معنای بنده یا پیرو باشد.

اسم دیگری که اغلب از این ریشه مشتق می‌شود، واژه «ولی» است که می‌تواند مترادف «مولا» باشد؛ اما در متعارف‌ترین شکل، به معنای رابطه دوستی یا خویشاوندی نزدیک یا رابطه‌ای که شامل وراثت باشد، استعمال می‌شود.

واژه‌های «ولایت» و «ولایت» دو اسم مصدر مشتق شده از ریشه عربی و-ل- ی اند که در معنا کاملاً مشابه هم نیستند؛ با آن که این دو واژه در متن عربی از نظر نوشتار به هم شبیه‌اند و پیش از آن که آنها را تلفظ کرد، غیرقابل تشخیص از یکدیگرند. هر دو واژه «ولایت» و «ولایت» ممکن است به عنوان اسم مصدر به کار روند و بیان‌کننده فعل ولی/تلی باشند که می‌تواند به معنای: ۱- کنار و مجاور یا نزدیک چیزی بودن؛ ۲- دوست یا خویشاوند کسی بودن؛ ۳- مدیریت کردن، اداره کردن، حکم کردن یا حکومت کردن، اعتبار و قدرت و سرکردگی داشتن، باشد.

با آنکه هر دو واژه «ولایت» و «ولایت» به طور کلی به جنبه‌های مختلف معنای این

فعل اشاره دارند، تفاوت‌های میان این دو واژه همواره واضح نیست. واژه ولایت ممکن است به تمام سه معنایی که فعل ولی/یلی بر آنها دلالت می‌کند، اشاره داشته باشد؛ اما در متعارف‌ترین شکل، در دو معنای اول این فعل، یعنی نزدیک بودن یا دوستی و خویشاوندی استعمال می‌شود؛ هرچند ممکن است در معنای «حکم و دستور» نیز استعمال شود.^۱ از سوی دیگر، اغلب نویسندگان عرب، به خصوص از واژه ولایت، معنای حکم کردن و مقام ریاست (امارت، سلطان و تدبیر) را فهمیده‌اند.^۲ البته باید به یاد داشت که برای فهم کامل ارتباط میان این دو مفهوم مشتق شده از ریشه و-ل-ی، در کلمه ولایت، نوعی از اقتدار و اعتبار یا قدرت بیان می‌شود.

این اصطلاح^۳ در کاربرد متعارف آن در متون تاریخی اسلامی، بر اقتدار مطلق که از معنای دیگر اصطلاحات عربی مانند «مُلک» بر می‌آید، دلالت ندارد. در قرآن، «مُلک» یا برای مشخص کردن سلطنت (حاکمیت الهی بر آسمانها و زمین و یا حاکمیت پیامبران^۴) به کار می‌رود و یا برای مشخص کردن «امامت» (نوعی اقتدار معنوی یا مادی که همان‌گونه که قرآن به تعیین [حضرت] ابراهیم [ع] از طرف خدا به عنوان امام مردم (الناس)^۵ یا [حضرت] اسحاق [ع] و [حضرت] یعقوب [ع] به عنوان امام در مفهوم معنوی و دینی^۶ اشاره می‌کند، با مقام نبوت گره خورده است).

در مقابل،^۷ ولایت به نوعی اقتدار اشاره دارد که در داخل جایگاه یا قلمرو قدرت ویژه‌ای، محدود و مشخص و منحصر می‌شود و تحت اقتداری بالاتر و در ارتباط با آن است. ولایت

۱. برای مثال، نک: عسکری، معجم الفروق اللغویة، ص ۵۷۷.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ۱۵ / ۴۰۶-۴۱۵؛ کفوی، الکلیات: معجم فی المصطلحات و الفروق العربیة، ۹۴۰-۹۴۱؛ طبرسی، مجمع البیان لعلوم القرآن، در تفسیر ولایت در آیه ۷۲ از سوره ۸ قرآن که به معنای «بیمان پشتیبانی دو طرفه‌ای که بر پایهٔ میثاق در دین» است (ج ۴، ص ۵۳۹) و نیز در تفسیر آیه ۴۴ از سوره ۱۸ قرآن به عنوان نصرت و اعزاز (ج ۶، ص ۴۰۱). تنها راغب اصفهانی با این مطلب مخالف است و ولایت را به معنای نصرت و ولایت را به معنای برعهده گرفتن اقتدار یا تولی الأمر تعریف می‌کند (المفردات فی غریب القرآن، ۵۳۳).

۳. یعنی اصطلاح «ولایت/ولایت» - مترجم

۴. بقره / ۲۰۱ و ص / ۳۵، در اشاره به [حضرت] سلیمان [ع]؛ بقره / ۲۵۱ و ص / ۲۰، در اشاره به [حضرت] داود [ع]؛ بقره / ۲۵۸ در اشاره به [حضرت] ابراهیم [ع].

۵. بقره / ۱۲۴.

۶. انبیاء / ۷۲-۷۳.

۷. یعنی در مقابل اصطلاح «مُلک». مترجم.

در سنت اولیه اسلامی، در متعارف‌ترین شکل آن به معنای حکومتی بود که خلیفه، کسانی را که به آنان اعتماد داشت، بر آن حکومت می‌گماشت و کسانی را که - اگر از عملکرد آنان ناراضی بود - هر زمان که می‌خواست، می‌توانست از آن حکومت برکنار کند. شاید موضعی بودن ماهیت این اقتدار [و مربوط بودن آن به منطقه‌ای خاص]، رابطه آن را با فعل و - ل - ی که به معنای نزدیکی است، بیان می‌کند. اصولاً، «ولی»، صرفاً نماینده محلی یا «نزدیک» از اقتدار خلیفه‌ای بود که در دوردست قرار داشت - همواره هنگامی که به حکومت اشاره می‌شد، ترجیحاً واژه «ولی» به کار می‌رفت. این نماینده در استان و منطقه‌ای که از طرف خلیفه بر آن حکومت می‌کرد، اقامت داشت. در حقیقت، در استان و منطقه‌ای که خلیفه در آن اقامت داشت، هیچ ولی‌ای نبود؛ چرا که خلیفه علاوه بر اقتدار کلی‌ای که بر استانها و منطقه‌های سراسر کشور اسلامی داشت، عهده‌دار منصب اقتدار محلی در استان و منطقه‌ای که خود در آن اقامت داشت نیز بود. چنین اقتدار و ولایتی، معمولاً به عنوان اقتدار و ولایت معنوی تفسیر نمی‌شد؛ بلکه بیان‌کننده فرماندهی مدیرانه بر امور اقتصادی و نظامی آن استان و منطقه و مسؤولیت حفظ حاکمیت و اجرای قانون الهی یا شریعت - نه تفسیر آن - از یک سو و اجرای خواسته خلیفه، از سوی دیگر بود. به نظر می‌رسد برای فهم معنای صحیح این اصطلاح در اندیشه شیعی، باید فراتر از ارتباط میان ولایت و شکل‌های معمولی اقتدار، به این مسأله نگریم. همچنین ممکن است ملاحظه کنیم که با وجود ارتباط‌های گوناگون میان واژه‌های ولایت و ولایت، می‌توان گفت که وجه مشترک همه آنها، دلالت آنها بر مفهوم نصرت است که به معنای حمایت، کمک، پشتیبانی یا مساعدت است.

در فرهنگ سنتی عرب، یک ارباب، متعهد و ملتزم بود که از خدمتگذار خود محافظت کند؛ همان‌گونه که یک خدمتگذار می‌بایست از ارباب خود حمایت و دفاع می‌کرد. مشروعیت یک حکمران به توانایی او در کمک به افراد تحت سلطه‌اش و محافظت از آنان بستگی داشت؛ همان‌گونه که آنان متعهد و ملتزم بودند که در زمان جنگ از او حمایت کنند. ولی یک خلیفه، تکیه‌گاه حکومت او در بخش‌های دوردست کشور اسلامی بود و دوستان و خویشاوندان، به شکلی مشهود و آشکار، موظف به دوستی و احترام متقابل برای دفاع از یکدیگر در مقابل خطر و تهدید بودند.

بنابراین، می‌توان گفت که ارتباط ولایت و [واژه‌های] هم‌خانواده آن با یکدیگر در اغلب موارد، شامل مفهوم کمک و پشتیبانی متقابل (= نصرت) و معمولاً، متضمن مفهوم دلبستگی قوی وفاداری و هواخواهی به طرف مقابل است. این حالت به شکل عمیقی با فرهنگ و الگوهای سازمان‌بندی اجتماعی جامعه قبیله‌ای عرب گره می‌خورد که در آن، چنین دلبستگی به طایفه و قبیله برای بقا ضروری بود.

اما این مسأله نیز مانند دیگر خصایص فرهنگی عرب، در داخل معیارهای دینی اسلامی قرار داده شد، تا جایی که شکستن چنین تعهدهای دلبستگی در روزگار اسلام نسبت به خانواده یا نسبت به امت اسلامی، موجب می‌شد که انسان هم از نظر اجتماعی و هم از نظر دینی سزاوار سرزنش شود.^۱

بنابراین، می‌توان گفت ولایت در کلی‌ترین مفهوم کاربردی آن، مشخص‌کننده رابطه دوطرفه - اما نه لزوماً مساوی و در یک سطح - میان دو طرف است که مسؤولیت یاری و حمایت دوطرفه و متقابل و نیز اصل وفاداری عمیق و دلبستگی را در بر دارد.

[در این فصل] با دلیل نشان خواهیم داد که این مفهوم ریشه‌ای ولایت است که شاید به

۱. نگاه کنید به موردی مانند ابوبکر که به دنبال این بود که رابطه خود را با پسرخواهرش، به دلیل نقش او در تهمت ناصحیح به عایشه قطع کند و نزول آیه ۲۲ سوره ۲۴ قرآن در پاسخ به آن که به خصوص قطع رابطه با خویشان را ممنوع می‌کند (ابن هشام، سیره، ۳/۳۱۶). در مفهوم ارتباط مولا - بنده توجه کنید به حدیث پیامبر ﷺ که اظهار می‌کند که ناپسند است انسان ولایت انسان دیگر را در کنار ولایت مولا و ارباب خود به رسمیت بشناسد (نک: Wensinck, Concordance, v. 7, p. 334). در مورد ارتباط میان خلیفه و ولی او، موردی مانند علی بن ابی طالب [ع] و ابن عباس وجود دارد (که البته در این مورد [میان آن دو] ارتباط خویشاوندی نیز وجود داشت). توجه کنید به اینکه [حضرت] علی [ع] وقتی شنید که ابن عباس را در باره رفتار و سلوک او در منصب و مسؤولیتش مورد اتهام قرار دادند، شدیداً غضبناک شد و احساس کرد او خیانت کرده است. نیز توجه کنید به غضب مشابه ابن عباس در مورد اینکه [حضرت] علی [ع] به این اتهام که یک شخص غیر خویشاوند - که با او کینه داشت - در مورد او ادعا کرد بود، اعتماد کرد و آن را پذیرفت (نک: گزارش مادلونگ در کتاب:

(Succession to Muhammad, pp. 272-73)

نویسنده در این حکایت، از کلمه nephew (= پسرخواهر) استفاده کرده است. منظور نویسنده، آیه ﴿و لا یتأل أولو الفضل منکم...﴾ است که طبق نوشته ابن هشام، ابوبکر به دلیل قضیه افک و تهمت به عایشه تصمیم گرفت کمک مالی به مسطح را که در این تهمت نقش داشت، قطع کند. (ابن هشام، السیره النبویه، ۳/۷۷۰، تحقیق و ضبط و تعلیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، ۱۹۶۳م، القاهرة). براساس منابع، مادر مسطح، خاله ابوبکر بود (ابن الأثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ۴/۱۵۴، بیروت، دار الکتب العربی). بنابراین، کلمه صحیحی که نویسنده باید استفاده می‌کرد، پسر خاله است (که معادل انگلیسی آن cousin است)، نه پسرخواهر. مترجم.

همان میزان ارتباط آن با اقتدار یا بیش از آن میزان، توضیح‌دهنده نقش آن در شکل‌دهی هویت شیعی است. از این پس در سراسر این کتاب، اصطلاح ولایت را در یک اسلوب کلی برای بیان «ولّی» یا «مولا» بودن به کار می‌بریم و اصطلاح ولایت را تنها برای بیان آن جنبه از این واژه که به طور ویژه، با اقتدار یا قلمرو قدرت مرتبط است، به کار خواهیم برد.

ولایت در قرآن

در قرآن ارتباط میان ولایت و نصرت، مستحکم‌تر از ارتباط میان ولایت و اقتدار است و این فرض که این مفهوم قرآنی این اصطلاح، زمینه اهمیت دینی آن در احادیث شیعی، به خصوص در نخستین [دوران] شکل‌گیری آن است، فرضی است قابل قبول. ولّی و مولا بارها به عنوان نام خدا در قرآن بیان شده است و اصطلاح ولّی یا مولا اغلب به همراه اصطلاح ناصر، در توصیف ارتباط خداوند با مخلوقاتش^۱، ارتباط میان خود انسانها یا ارتباط میان انسانها و شیطان، در قرآن دیده می‌شود. برای مثال، قرآن بارها تذکر می‌دهد که مؤمنان جز خدا هیچ ولّی (یا مولا) و هیچ ناصری ندارند؛^۲ به این دلیل که خداوند بهترین ولّی و ناصر برای مؤمنان در برابر دشمنان آنان است^۳ و به این دلیل که کفار هیچ ولّی یا ناصری در این زندگانی، جز شیطان فریبکار ندارند^۴ یا - به گونه‌های مختلف بیان آن - به این دلیل که آنان کسی را [به عنوان حامی خویش] ندارند و یا در زندگانی آخرت نخواهند داشت.^۵

مادامی که شواهدی وجود دارد که بر اساس آن، اصطلاح‌های ولّی یا مولا در قرآن، هم در ارتباط با خدا و هم در فضای ارتباط‌های انسانی، به معنای «سرپرست» یا «فرمانروا» یا «صاحب» به کار می‌روند،^۶ این اصلاحات برای اشاره صریح به اقتدار زمینی بر جمع

۱. انفال / ۴۰؛ حج / ۷۸؛ آل عمران / ۱۵۰.

۲. نساء / ۷۵ و ۸۹.

۳. بقره / ۱۰۷ و ۱۲۰؛ توبه / ۱۱۶؛ عنکبوت / ۲۲؛ شوری / ۳۱.

۴. نساء / ۴۵؛ آل عمران / ۱۲۲-۱۲۳ (در ارتباط با جنگ بدر).

۵. ابراهیم / ۶۳.

۶. انفال / ۷۴؛ شوری / ۸ و ۴۶؛ نساء / ۱۲۳ و ۱۷۳؛ احزاب / ۱۷ و ۶۵؛ فتح / ۲۲؛ هود / ۱۱۳.

۷. برای مثال، نک: بقره / ۲۸۲ که در آن ولّی به سرپرستی کسی که توانایی مراقبت از امور مالی خود را ندارد، اشاره دارد؛ یا اسراء / ۳۳ و نمل / ۴۹، که در آنها ولّی به ارتباط خانوادگی نزدیک اشاره دارد؛ یا نساء / ۳۳

انسانی خاص یا جامعه دینی استعمال نمی‌شوند.

ماهیت ارتباطی و متقابل ولایت در قرآن نیز آشکار و واضح است؛ با توجه به آنکه واژه ولّی، نه تنها برای خدا، بلکه - به صورت جمع، یعنی اولیا - برای آنان که خدا را به طور کامل پرستش می‌کنند نیز به کار می‌رود. طبق بیان قرآن، این «دوستان» خدا نه هراسی دارند و نه اندوهی^۱ در برابر داوری الهی.

مشابه دیگر موارد قرآنی مانند ایمان و کفر یا جنت و نار، مفهوم ولایت نیز در قرآن، اغلب به طور مستقیم یا غیرمستقیم در کنار مفهوم عداوت و دشمنی آورده شده است که این دو واژه نیز از جهت معنایی تشکیل دهنده دو جفت ادبی دقیقند؛ اما نه به وضوح آن دیگر موارد قرآنی. خداوند تنها ولّی یا دوست حقیقی مؤمنان است. او می‌داند که چه کسانی دشمن مؤمنانند و اوست بهترین ولّی و ناصر مؤمنان در برابر آنان.^۲ مؤمنان باید اطمینان داشته باشند که «دوستی حمایت‌کننده»ی خداوند، دشمنی تمام دشمنان آنان را مغلوب می‌سازد. در هر صورت، شیطان بزرگ‌ترین دشمن بشریت است و این دشمنی طبق بیان قرآن از زمان خلقت و هبوط انسان، به مشیت الهی ایجاد شده است.

خداوند پیشاپیش در مورد خیانت و دشمنی ذاتی شیطان به [حضرت] آدم [ع] هشدار می‌دهد؛ اما آنگاه که او و همسرش حوا، به رغم هشدار خداوند، گرفتار فریب شیطان می‌شوند، خداوند [حضرت] آدم [ع] و حوا و شیطان را باهم از آن باغ بیرون می‌کند و طبق بیان قرآن (در چندین مورد از گزارش این ماجرا) می‌گوید: ﴿پایین روید در حالی که بایکدیگر دشمن هستید﴾^۳

شیطان مکرراً به عنوان «دشمن آشکار» (=عدو مبین)^۴ بشریت معرفی می‌شود و به انسانها هشدار داده می‌شود که شیطان و پیروان شیطان - به طور تحت اللفظی «ذریه»ی شیطان - را به عنوان اولیای خود انتخاب نکنند.^۵ در بحث‌های مربوط به ماهیت بدّی و شرّ در

و مریم / ۵، که در سوره اول مولا و در سوره دوم ولّی، به وارث‌های انسان اشاره دارند.

۱. هود / ۶۲.

۲. نساء / ۴۵.

۳. بقره / ۳۶. همچنین نک: اعراف / ۲۴ و طه / ۱۲۳.

۴. بقره / ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام / ۱۴۲؛ اعراف / ۲۲؛ یوسف / ۵؛ قصص / ۱۵؛ یس / ۶۰؛ زخرف / ۶۲؛ اسراء / ۵۳.

۵. کهف / ۵۰.

گفتمان قرآنی و اسلامی، اغلب، این مطلب مورد توجه است که شیطان به شکل صحیح آن، دشمن بشریت در نظر گرفته می‌شود؛ نه دشمن خود خداوند. در هر حال، طبق بیان قرآن، خداوند و مؤمنان در داشتن دشمن متقابل دیگر، یعنی کافران و کسانی که رسولان الهی را انکار می‌کنند، با یکدیگر شریکند.

بیان قرآن این است که خداوند «دشمن کافران» است؛ همان‌گونه که کافران دشمن اویند. قرآن در سوره ۲، آیه ۹۷ - ۹۸ می‌گوید:

﴿بگو: کسی که دشمن جبرئیل است [با خدا دشمن است]! چرا که او با رخصت خداوند (این کتاب مقدس) را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که [این کتاب] آنچه را که پیش از آن نازل شده است، تصدیق می‌کند و هدایت و بشارت است برای مؤمنان. کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و دشمن جبرئیل و میکائیل باشد! هان! خداوند دشمن کافران خواهد بود﴾.

کافران (و منافقان) کسانی هستند که دشمنی با خدا و فرستادگان او (فرشتگان یا پیامبران) را ابراز می‌کنند و به موجب آن، خداوند هم در مقابل، دشمن آنان خواهد بود.^۱ در هر حال، کافران و منافقان به عنوان دشمن مؤمنان نیز معرفی می‌شوند^۲ و خداوند از مؤمنان در برابر دشمنان آنان حمایت و آنان را یاری می‌کند.^۳

علاوه بر آن، از مؤمنان توقع می‌رود که خود را از این دشمنان خدا جدا سازند و اگر لازم است برای خدا با آنان بجنگند. آنگاه، خداوند و مؤمنان در یک تعهد دوستی و حمایت متقابل (= ولایت) در مقابل دشمن متقابل - که کفارند - باهم متحد می‌شوند و اعتقاد صحیح نیازمند جدایی میان دوست و دشمن است که باید به شکلی شفاف و بدون ابهام ترسیم شده باشد. خداوند به مؤمنان هشدار می‌دهد که: ﴿ای مؤمنان! دشمنان من و خود را اولیای خویش قرار ندهید﴾.^۴ باید توجه کرد که هر کس که دشمن خداست، دشمن مؤمن است و ارتباط‌های شخصی نباید بر این دشمنی سایه افکند. نمونه این مسأله [حضرت] ابراهیم [ع]

۱. فصلت / ۱۹ و ۲۸.

۲. نساء / ۱۰۱؛ منافقون / ۴.

۳. اعراف / ۱۲۹؛ صف / ۱۴.

۴. ممتحنه / ۱.

در قرآن است که برای پدرش دعا کرد، ﴿تا آنکه برای او روشن شد که پدرش دشمن خداست﴾^۱ و آن گاه که مسأله برای او روشن شد، به طور قطعی از وی جدا گشت و از او بیزاری جست (تبراً).

همان گونه که خواهیم دید، هم در مباحثات شیعه نخستین و هم در مباحثات خوارج نخستین، مفهوم بیزاری (= تبرّء یا براءت) مانند دشمنی، از نظر ادبی در کنار ولایت قرار می گیرد. ماهیت متقابل ولایت میان خدا و مؤمنان دارای این مفهوم است که خداوند در مقابل دشمنان مشترک خود و مؤمنان، حامی آنان خواهد بود و بلکه دارای این مفهوم نیز هست که مؤمنان نیز باید از نظر نظامی یا حداقل از لحاظ اجتماعی، خود را در مقابل دشمنان خدا قرار دهند. از این طریق، اعتقاد صحیح و ولایت خداوند، برای ارتباط میان انسانها و به طور شفافتر برای مفهوم جامعه مقدسی که هم در ایمان و هم در حمایت متقابل دنیوی، متحد شده اند، به شکلی ناگسستگی پیوند می یابند.

قرآن توضیح می دهد که مؤمنان هیچ ولی ای جز «خدا و مؤمنان» ندارند^۲ و در موارد متعدد به مؤمنان هشدار می دهد که نباید کافران را بر مؤمنان ترجیح دهند و از آنان اولیایی برای خود اتخاذ کنند^۳ و کافران و بدکاران (= ظالمون) اولیای یکدیگر هستند.^۴ بنابراین، ولایت با یک اصل کلی تر پیوند دارد که براساس آن، شدیدترین وفاداری اجتماعی انسان باید نسبت به اعضای جامعه ایمانی اش باشد و بالعکس، رابطه های اجتماعی انسان دارای مفاهیمی برای هویت دینی او است.

همچنین قرآن به مؤمنان می گوید که یهودیان و مسیحیان را اولیای خویش قرار ندهند؛ زیرا آنان اولیای یکدیگرند ﴿و اگر کسی از شما، آنان را اولیای خویش قرار دهد، از آنان است (منهم)﴾^۵. در هر حال، این بدین معنا نیست که یهودیان و مسیحیان با «کافران» - که از مؤمنان انتظار می رود از ارتباط ولایت با آنان اجتناب کنند - ارتباط دارند؛ چرا که قرآن در زمینه ها و فضاهای مشابه دیگر، تمایزی آشکار میان این دو گروه قرار می دهد.

۱. توبه / ۱۱۴.

۲. مائده / ۵۵.

۳. آل عمران / ۲۸؛ نساء / ۱۳۹ و ۱۴۴.

۴. انفال / ۷۳؛ جائیه / ۱۹.

۵. مائده / ۵۱.

برای مثال، قرآن پس از عبارتی که نقل کرده‌ایم، به مؤمنان دستور می‌دهد که نباید اهل کتاب - که اسلام را تحقیر می‌کنند - و نیز کفار را به عنوان اولیای خویش انتخاب کنند^۱ و سپس در همین سوره [از قرآن]، خود یهودیان و مسیحیان، به دلیل اینکه کافران را اولیای خویش قرار داده‌اند، مورد نکوهش قرار می‌گیرند.^۲

پیدایش اندیشه تأسیس جامعه بر اساس باور دینی، نه بر اساس روابط قبیله‌ای یا نَسَبی، موضوعی است که می‌توان آن را دقیقاً در قرآن و به طور واضح‌تر در نخستین جامعه اسلامی؛ به ویژه در بارزترین حالت آن، در ابتدای تشکیل چنین جامعه‌ای در مدینه، یافت. با آنکه الزامات روابط قبیله‌ای، برای بیش از یک قرن پس از رحلت [حضرت] محمد[ص] بر سیاست عرب حکمفرما بود و مفاهیم قدرتمند وفاداری به خاندان، [همچنان] به عنوان اساس معیارهای اجتماعی اسلامی باقی ماند. این اندیشه، حداقل به طور موقت، در موقعیت شگفت‌آور جامعه اسلامی اولیه پدیدار شد که اساس الزامی‌ترین وفاداری‌های اجتماعی انسان را اعتقاد مذهبی عمومی تعیین می‌کند.

قرآن به این مؤمنان نخستین - که بسیاری از آنان وقتی به مدینه مهاجرت کردند، مجبور شدند خانواده‌های خود را ترک و رها کنند - هشدار می‌دهد که حتی پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان ترجیح دادند، نباید به عنوان اولیای خویش برگزینند.^۳ پیامبر[ص] نیز در دومین پیمانی که با هیأت نمایندگان یثرب، پیش از مهاجرت به آنجا منعقد کرد (بیعة الحرب)، اندیشه وفاداری بر اساس برادری دینی، نه ارتباط خونی و نسبی را تقویت کرد. یکی از اعضای هیأت نمایندگان یثرب از این نگران بود که اگر برای پیوستن به جامعه دینی پیامبر[ص]، روابطشان را با یهودیان شهرشان قطع کنند، ممکن است بعدها که همکیشان مکی آنان (مسلمانان مکه) در نهضت خویش پیروز شدند، با هموطنان مکی خود (کفار مکه) به توافق برسند و آنان (اهل یثرب) را رها کنند.

در هر صورت، [حضرت] محمد[ص] به آنان اطمینان مجدد داد و فرمود: «من از شما

۱. مائده / ۵۷.

۲. مائده / ۸۱.

۳. توبه / ۲۳. قرآن هشدار می‌دهد که حتی همسر و فرزندان انسان می‌توانند دشمن (عدو) او باشند، احتمالاً تا جایی که انسان را از انجام وظایفش در برابر خداوند غافل می‌کنند (تغابن / ۱۴).

و شما از منید. من با کسی که با شما در جنگ است، در جنگ هستم و با کسی که با شما در صلح است، در صلحم»^۱. در حالی که در این جا به طور واضح به واژه ولایت اشاره نشده است، عبارت: «من از شما میم و شما از منید»، یادآور این عبارت قرآنی است که هر کس که یکی از افراد دین‌های دیگر را به عنوان اولیای خویش برگزیند، «از آن هاست». همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، ریشه و-ل-ی و واژه‌های هم‌ریشه آن، اغلب با اندیشه وراثت و ارتباطی که شامل وراثت است، در ارتباطند. در قرآن نیز مشتق‌های این ریشه در همین معنا استعمال می‌شوند.

برای مثال، در سوره ۱۹، آیه ۵، زکریای پیامبر [ع] از خداوند درخواست می‌کند که به او ولی‌ای بدهد که از او ارث برد و میراث او را از سایر خاندانش حفظ کند. با آن که ممکن است به نظر آید که مفهوم ولایت به عنوان میراث - که به طور سنتی براساس ارتباط‌های خانوادگی بود - از مفهوم روابط اجتماعی که منحصر براساس اعتقاد رایج بود، کاملاً متفاوت باشد، دو معنای ولایت، باهم در آیه‌ای فوق‌العاده در اواخر سوره هشتم قرآن به کار رفته است. در این آیه می‌خوانیم:

﴿آنان که ایمان آوردند و وطن خویش را ترک کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند (یعنی مهاجران) و آنان که ایشان را پناه دادند و به ایشان کمک کردند (یعنی انصار)، اینان اولیا یکدیگرند. و آنان که ایمان آوردند؛ اما مهاجرت نکردند، شما هیچ وظیفه ولایتی نسبت به آنان ندارید تا آن زمان که مهاجرت کنند؛ اما اگر در زمینه دین از شما تقاضای کمک کردند، بر شماست که به آنان کمک کنید؛ مگر [تقاضای کمک] علیه گروهی که بین شما و آنان پیمان بسته شده است. خداوند بر آنچه را که انجام می‌دهید، بیناست﴾^۲.

این آیه به وضوح، دستور می‌دهد که میان مهاجران مکی و انصار مدنی - که آنان را پناه دادند و به آنان کمک کردند - ارتباط ولایت وجود داشته باشد. اما این ارتباط دقیقاً شامل

چیست؟

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ۸۵/۲.

۲. انفال / ۷۲.

نگاهی گذرا به این آیه نشان می‌دهد که ولایت در اینجا، شامل وظیفه حمایت و کمک و محافظت یکدیگر در برابر آسیب و تهدیدهای بیرونی است؛ چرا که این موارد نشان دهنده عوامل ارتباط میان مهاجران و انصار است که در بیعة الحرب - که پیش از این در مورد آن بحث شد - میان مسلمانان مکه و یثرب برقرار شد.

با آنکه برخی از احادیث تفسیری، رابطه «ولایت» - که این آیه بدان اشاره می‌کند - را به کمک و حمایت متقابل (= نصرت) مربوط می‌دانند^۱، بیشتر احادیث تفسیری بیانگر آنند که این آیه وراثت دوطرفه را میان مهاجران و انصار برقرار کرد^۲ و بسیاری از احادیث تفسیری، این آیه را با رویداد مشهور «برادری» (اخوت) میان دو این گروه - که به فاصله اندکی پس از استقرار مهاجران در مدینه اتفاق افتاد - مربوط می‌دانند.^۳

در این رویداد، [حضرت] محمد[ص] میان هر مهاجر و یکی از انصار مدینه رابطه برادری ایجاد کرد؛ ارتباطی که به وضوح شامل وراثت دوطرفه بود و به معنای آن بود که تا اندازه‌ای پاداش مهاجران و جبران از دست دادن نزدیکان خانوادگی‌شان در مکه است. این [رابطه‌ای] ولایت میان کسانی که «برادر شدند» به معنای آن بود که هر کدام از آنان [که با یکدیگر برادر شدند]، به همان اندازه که به یکی از وابستگان نسبی یا قبیله‌ای خود نزدیک و نسبت به او موظف به انجام برخی وظایف بود، به دیگری [که با او برادر شده] نزدیک و نسبت به او موظف به انجام برخی وظایف خواهد بود. این ولایت به ایجاد تعهدهای اتحاد و پیوستگی واقعی میان این دو گروه در داخل جامعه اسلامی نوپا و در حال رشد، کمک می‌کرد. این مسأله، همان‌گونه که در یکی از حدیث‌های تفسیری بیان شده، نوع جدیدی از ولایت، یعنی «ولایة فی الدین» را میان دو گروه و در درون تمامی جامعه به وجود آورد.^۴ شاید در اینجا چیزی با ارزش‌تر از این نیست که پیامبر[ص] در این رویداد، به خصوص خود

۱. طبری، جامع البیان، ۷۰/۱۰.

۲. همو، ۶۶/۱۰-۷۰؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۳۴/۲-۴۳۵.

۳. طبری، جامع البیان، ۷۰/۱۰، ح ۱۲۶۹۶؛ و ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲/ به ویژه ص ۴۳۴.

۴. طبری، جامع البیان، ۶۷/۱۰-۶۸.

و خاندانش را از این «برادر شدن» مستثنا کرد؛ زیرا همان طور که یکی از زندگی‌نامه‌نگارهای معاصر بیان کرده است، «اگر پیامبر [ص] هر یک از انصار را به جای دیگری به عنوان برادر خود انتخاب می‌کرد، این مسأله برای او بسیار ناصحیح و غیر عادلانه بود».^۱ بنابراین، پیامبر [ص] [حضرت] علی [ع] را برادر خویش - و عمویش حمزه را برادر فرزندخوانده‌اش، زید - قرار داد. این مسأله، ولایت فی الدین را میان او و [حضرت] علی [ع] به شکل مؤثری برقرار می‌کرد و این [همان] چیزی است که در فصل بعد بیشتر در مورد آن بحث خواهیم کرد.

این رابطه وراثت که میان مهاجران و انصار، به جای خویشان نسبی آنان برقرار شد و مؤمنانی را که برای پیوستن به این جامعه به مدینه مهاجرت نکردند، شامل نمی‌شد، با فتح مکه در سال هشتم هجرت لغو گردید. آیه‌ای را که رسماً این قرار را نسخ کرد، می‌توان در چند آیه بعد در همین سوره (سوره ۸، آیه ۷۴ - ۷۵) مشاهده کرد که طبق آن، «برادرهایی که باهم برای اسلام جهاد کرده اند»، از «یکدیگر هستند؛ اما وابستگی‌های نسبی (أولو الأرحام) شامل وظایفی دوطرفه است که از وابستگی‌های دینی بزرگ‌تر است».

در هر صورت، با تغییر آیین قریش مکه و سرانجام بسیاری از ساکنان شبه جزیره عربی [از بت‌پرستی] به آیین اسلام، [تقابل و] رقابت میان این دو وفاداری از میان برداشته شد. از این رو، می‌توان دید که استعمال قرآنی ولایت و واژه‌های هم‌ریشه و وابسته به آن، به مجموعه به هم پیوسته‌ای از اندیشه‌های مشتعل بر وابستگی‌های نزدیک متنوع مربوط می‌شود که در بر دارنده حمایت، وفاداری و وراثت دو طرفه است.

مفهوم قرآنی ولایت، مربوط است به میثاق وفاداری و اعتماد میان خداوند و کسانی که به او ایمان دارند و نیز میان تمام کسانی که در ایمان به دینی که خدا فرستاد، باهم متحد شده‌اند (چه مسلمانان و چه مسیحیان و چه یهودیان) یا میان تمام کسانی که در عدم پذیرش دینی که خدا فرستاد، باهم متحد شده‌اند (مانند کفار). به همین صورت، ولایت اصطلاحی است که پیوندی عمیق میان ایمان به خدا و وفاداری یا وابستگی به جامعه دینی انسان، برقرار می‌کند.

1. Lings, Martin. Muhammad: his life based on the earliest sources, p. 128.

ولایت، کاریزما^۱ و جامعه معنوی در تصوف و تشیع

با توجه به بحث سابق، روشن است که ولایت، با مفاهیم برادری دینی و جامعه معنوی در فضای قرآنی و احادیث نبوی آن، مرتبط است. با توجه به آنکه قرآن مؤمنان را تشویق می‌کند که خدا را «ولی» اصلی خود و شیطان را «دشمن آشکار» خود بدانند، ولایت در مفهوم قرآنی آن، خواستار داشتن رفتاری صادقانه به خدا و در راه او و علیه اغوای فریب‌کارانه شیطان و حامیان اوست و از این رو، [مفهوم ولایت] وفاداری راستین و صادقانه به خدا را با وفاداری مستحکم به جامعه مؤمنان پیوند می‌دهد.

این ارتباط - همان‌گونه در مورد آن بحث خواهیم کرد - در ارتباط میان اعتقاد و ولایت در گفتمان شیعی، نقش مهمی را ایفا می‌کند. اما مفهوم تمام این چیزهایی که با مفهوم کاریزما یا یک جامعه کاریزماتیک پیوند داده شدند چیست؟

در گفتمان مربوط به مطالعات دینی، یک رهبر کاریزماتیک ممکن است به معنای فردی باشد که پیروانش بر این اعتقادند که او برای برخورداری از ویژگی و امتیاز ارتباط با خدا برگزیده شده است. این درک اغلب بر اساس قدرت‌ها یا برتری‌هایی منحصر به فرد و قابل مشاهده است و چنین در نظر می‌گیرند که آن شخص به واسطه این ارتباط ممتاز، دارای چنین قدرت‌ها یا برتری‌هاست.

به نظر می‌آید که کاریزما نه تنها جذب‌کننده پیروان، بلکه پرتوافکن نیز هست؛ تا جایی که ممکن است پیروان، از کاریزمای رهبر خود بهره‌مند و در برخی موارد، به واسطه پیوندشان با او، دارای نوعی از کاریزما می‌شوند که برگرفته از اوست. [در این خصوص می‌توان] به موقعیت الگوار [حضرت] مسیح [ع] که قدرت‌های اعجاز‌آمیز او در گذشت و شفا دادن، حتی در طول دوران زندگی خود او به حواریانش منتقل گردید، توجه کرد.

به شکل مشابه، می‌توان گفت که جامعه کاریزماتیک، یعنی جامعه‌ای که اعضای آن به صورت فردی یا جمعی و یا هم فردی و هم جمعی، منتخب و دارای ویژگی و امتیاز ارتباط

۱. «کاریزما» - همان‌گونه که دایک تعریف آن را در مقدمه این کتاب به نقل از ماکس وبر، جامعه‌شناس معروف غربی، بیان کرده است - عبارت است از خصوصیتی معین از شخصیتی منحصر به فرد، به دلیل آنچه که او را از مردم معمولی جدا و متمایز می‌کند و به دلیل آنکه خصوصیتی فوق‌طبیعی و فوق‌بشری یا حداقل ویژه و استثنایی بدو اعطا شده است. «کاریزماتیک» بودن، خصوصیت هر چیزی است که بر اساس اعتقاد به رهبری شخصی که دارای کاریزما است، بنا شود. مترجم

با خدا هستند و «نزدیکی» و جایگاه برگزیده آن جامعه، در خصوصیات و قدرت‌هایی منعکس می‌شود که اعتقاد بر آن است که تنها اعضای آن جامعه، به واسطه عضویشان در آن جامعه، دارای آن خصوصیات و قدرت‌ها می‌شوند. همچنین به عکس، ممکن است عضویت آنان در جامعه در نتیجه آن باشد که از قبل و یا به طور ذاتی دارای این خصوصیات و قدرت‌ها بوده‌اند.

ممکن است کاریزمای یک جامعه ویژه، کاریزمایی برگرفته شده از رهبر به رسمیت شناخته شده کاریزماتیک باشد. در غیر این صورت، اساساً ممکن است این کاریزما، قطع نظر از رهبری به رسمیت شناخته شده، در افرادی که اعضای جامعه‌اند یا در جمع جامعه مستقر باشد. در شیعه، مؤلفه‌های هر دو شکل از کاریزما را می‌توان یافت؛ زیرا با توجه به آن که امتیازهای معنوی شیعیان به شکلی ناگسستگی، با پیوستگی آنان به شخصیت معنوی امام گره خورده است، اغلب چنین در نظر می‌گیرند که جذب شدن شیعیان به رهبری امام، در وهله نخست، نتیجه شایستگی و برتری معنوی ذاتی فرد شیعه است که او را از اجتماع بزرگ‌تر مسلمانان جدا می‌کند. [اصطلاح] «اولیا» را می‌توان هم به امامان و هم به پیروان آنان نسبت داد و همان‌گونه که در فصل هشتم [این کتاب] نشان خواهیم داد، برتری‌های معنوی آنان به شکلی واضح به یکدیگر مرتبط است و در اندیشه ولایت - که گاه بسیار پیچیده است - ریشه دارد.

با توجه به آنکه براساس برخی از احادیث شیعی، مفاهیم باطنی تری از ولایت، به جایگاه معنوی امامان و پیروان آنان مربوط است، مطالعه و بررسی مفاهیم مشابه ولایت - که به رهبری معنوی و جامعه معنوی در فضای تصوف یا عرفان اسلامی مربوط است - به صورت خلاصه مفید خواهد بود. هم دانشمندان تشیع و هم دانشمندان تصوف، به نزدیکی تشیع و تصوف [به یکدیگر] اشاره کرده‌اند و در رابطه با موضوع‌هایی چون ولایت، کاریزما و جامعه معنوی، مشابهت جزء به جزء میان هر دو گروه مشهود است.

همان‌طور که اصطلاح‌های ولی و اولیا در تشیع می‌تواند هم برای امام و هم برای پیروان امام به کار رود، در تصوف نیز این اصطلاح‌ها می‌تواند هم به مشایخ صوفی و هم به صوفی‌های پیرو و مرید اشاره داشته باشد. رد پای که نشان دهنده کاربرد تخصصی این اصطلاح در نوشته‌های مربوط به تصوف است را می‌توان دست کم در قرن سوم، در نوشته

حاکم ترمذی صوفی یافت. هرچند، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این اصطلاح در میان اندیشمندان صوفی پیش از این زمان که نوشته‌ی اعتقادی روشمند و اصولی در این موضوع از خود بر جای نگذارند نیز، استعمال می‌شد.^۱

شاید این مسأله وقتی جالب‌تر باشد که ملاحظه می‌کنیم که هشت امام نخستین شیعیان امامیه (که) آخرین آنان در اوایل قرن سوم از دنیا رفت)، در بسیاری از سلسله‌های اولیای امور صوفی (جمع آن: سلاسل) وجود دارند و تمام این هشت نفر در دودمان معنوی خود، دارای پیوندهای مهم یا حتی محوری بوده‌اند.^۲ با آنکه به نظر می‌آید این پیوند مستقیم، میان اقتدار در تشیع و تصوف، پس از امام هشتم، علی [بن موسی] [الرضاع] شکسته شده باشد و در واقع بعدها در قرن سوم، خصومت‌هایی میان شخصیت‌های شیعی و صوفی ظاهر شده باشد، [اما] تشیع و تصوف در طول تاریخ اسلام، در امتداد مسیرهایی که با هم اشتراک داشتند، به راه خود ادامه دادند.

1. Radke, Bernard. The Concept of Sainthood, p. 8.

۲. باید به این نکته اساسی توجه داشت - همان‌طور که نویسنده مقاله هم متذکر می‌شود - بین تشیع و تصوف علاوه بر برخی شباهت‌ها، تفاوت‌های مهمی نیز وجود دارد.

تنها در این بخش، به طور خلاصه به این نکته اشاره می‌کنیم که بین تشیع و تصوف در برخی از آموزه‌ها شباهت‌های زیادی به چشم می‌خورد. از جمله در همین بحث ولایت، بین این دو گروه از جهت مفاهیم اعتقادی قربت‌هایی وجود دارد بدین معنی که بسیاری از آموزه‌های مربوط به شأن امام در شیعه با آموزه‌های مشابه درباره‌ی قطب و ولی در صوفیه شبیه است. صوفیه بسیاری از ویژگی‌ها و خصائصی را که در ولایت شیعه درباره‌ی مقام امامت وارد شده است نسبت به اقطاب و اولیای خویش قائلند. اما نکته مهم این است که با وجود این شباهت‌های معنوی، از جهت مصداقی بین اولیا در این دو گروه تفاوت وجود دارد. در دیدگاه شیعه امامان منحصر در ۱۲ فرد مشخصند که همگی از سوی خدا منصوب شده‌اند. ولی چنین انحصاری در بین مشایخ صوفیه وجود ندارد. همچنین هیچ قیدی درباره‌ی اینکه این مشایخ از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا - سلام الله علیهما - باشند وجود ندارد. شاید این شعر مولوی که:

پس به هر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش لازم است
پس امام حیّ قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

بر همین مطلب دلالت دارد.

البته صوفیه برخی از امامان شیعه را در سلسله اولیای خود وارد نموده و آنها را از مشایخ خود شمرده‌اند. اما به این جهت نیز باید توجه داشت که درح امامان شیعه در سلسله مشایخ و اولیای صوفیان، تنها ادعایی است که از سوی آنها مطرح می‌شود و ما هیچ شاهد قابل قبولی در متون معتبر دینی مبتنی بر ارتباط امامان شیعه (علیهم‌السلام) با این گروه نداریم. علاوه بر آن، حتی تعلیمات عرفانی و اخلاقی امامان شیعه با آموزه‌های معرفتی و سلوکی این فرقه تفاوت جدی دارد. از این رو چنین ادعاهای بدون شواهدی را نمی‌توان دارای ارزش علمی دانست و تلقی به قبول نمود. مترجم.

این مسأله در مؤلفه‌های عقلانی و باطنی اندیشه شیعی اسماعیلی در برخی از اندیشمندان شیعی ایران پیش از صفویه، مانند حیدر آملی کاملاً روشن است و پربارترین آن در تلفیق و اختلاط صوفی - شیعی است که با استقرار حکومت پادشاهی صفوی در ایران در قرن دهم هجری به وجود آمد. در این آخرین دوره، شاهد پدیدار شدن مکتب «تئوسوفی»^۱ شیعی هستیم که نوعی از فلسفه عرفانی شیعی است که به جهت تمایز دیدگاه عقلانی متعالی آن از آنچه که بیشتر عوامانه، مبتنی بر وجد و ابتهاج و اغلب باطنی‌گری مخالف با اصول اخلاقی صوفیانه‌ای است که آن هم در این دوره شکوفا شد، اغلب با عنوان «عرفان» از آن یاد می‌شود.

ولایت و باطنی‌گری

تشیع و تصوف در این اندیشه مشترکند که پیام ظاهری یا تحت‌اللفظی قرآن، به همان صورت که پیامبر [ص] آورد، شامل تمام میراث و تعالیم معنوی پیامبر [ص] نمی‌شود؛ در حالی که دیدگاه غیرعرفانی سنی به صورت تاریخی، تا اندازه‌ای از این اندیشه نفرت دارد. تسنن رسمی، به طور جدی و تساوی‌گرایانه بر این مسأله تأکید دارد که ماهیت پیام معنوی [حضرت] محمد [ص] واضح و قابل دسترس است و نیز آن حضرت این پیام را به شکل آزاد و آشکار و عمومی، به جامعه خود رساند.^۲

در هر صورت، هم شیعیان و هم صوفی‌ها بر این باورند که [حضرت] محمد [ص] تعالیم درونی و باطنی‌ای آورد که همه پیروانش مورد نظر چنین تعالیمی نبودند؛ و در واقع، برای همه قابل تحمل نبود؛ از این رو، این تعالیم را منحصرأً به اصحاب برگزیده نزدیک خود آموخت. [حضرت] علی بن ابی‌طالب [ع] هم برای شیعیان و هم برای بیشتر صوفی‌ها، شخصیتی اصلی یا یکی از شخصیت‌های اصلی است که این تعالیم باطنی، از پیامبر [ص] به او انتقال یافت و در هر دو سنت، می‌توان با عنوان «ولایت» (یا «ولایت»)، به اشراف او و جانشینان معنوی‌اش بر این علم باطنی اشاره کرد.

۱. Theosophy (تئوسوفی): فلسفه دینی مبتنی بر باطنی‌گری و تأمل. مترجم

۲. یعنی این اعتقاد که سطح تعالیم پیامبر برای همه یکسان بود و در این خصوص همه باهم مساوی و در یک سطح‌ند. مترجم

هم در تصوف و هم در تشیع، اغلب از اصطلاح ولایت در ارتباط با رسالت یا نبوت بحث می‌شود. رسالت یا نبوت به مأموریت خاص پیامبر در اعلان عمومی وحی ظاهری و ولایت به قابلیت خاص امامان شیعه یا اولیای باطنی صوفی‌ها در رساندن و توضیح دادن معنای باطنی آن وحی ظاهری اشاره دارد.^۱ این دو منصب معنوی مکمل یکدیگر هستند؛ اما با آرایش و نظام رئیسی و مرئوسی؛ زیرا از آنجا که رساندن معنای باطنی وحی، بیانگر تکمیل مأموریت ظاهری پیامبر است، نبوت هم برای تعالیم ظاهری و هم برای تعالیم باطنی، منبع انسانی^۲ اصلی و اساسی خواهد بود و از این رو، اقتدار و اعتبار هر ولی، به اقتدار و اعتبار پیامبر (رسول یا نبی) وابسته است.

در ضمن، اهمیت معنوی که هم شیعیان و هم صوفیان برای تأویل یا تفسیر باطنی پیام اسلامی قائلند، گه‌گاه این احساس را بر جای می‌گذارد که آنان ولایت را به عنوان یک جایگاه بالاتر و شریف‌تر از نبوت در نظر گرفته‌اند و در حقیقت، می‌توان عباراتی را هم در متون تشیع و هم در متون تصوف یافت که به نظر می‌آید بیانگر آن است که امامان و مشایخ صوفی به ترتیب، از پیامبران پیش از اسلام برترند.^۳ بنابراین، هم نویسندگان شیعی و هم نویسندگان صوفی در پاسخ به منتقدان بیرونی‌شان و نیز شاید در پاسخ به هواخواهان بسیار مشتاق خود، گه‌گاه احساس ضرورت کردند که از [وجود] سلسله مراتب، میان پیامبران و اولیا به صراحت دفاع و اسلوب سازی نظری و تئوریک این سلسله مراتب را عرضه کنند.^۴

۱. نک:

Amir-Moezzi, "Notes a Propos de la Walaya Imamite," p. 729.

۲. انسانی یعنی پیامبر که یک انسان است، منبع این تعالیم ظاهری و باطنی است و این تعالیم از او به امام می‌رسد.
مترجم

۳. برخی از احادیث شیعی بر این مطلب اشاره دارند که امامان از برخی از جهات نسبت به پیامبران پیش از اسلام برتر یا در برخی از جهات با آنان برابرند؛ به خصوص در ارتباط با دسترسی آنان به علم الهی. نک: کافی، ۲۳۰-۲۲۹/۱ و ۲۵۶ و ۲۷۷-۲۸۳. در احادیث صوفی ممکن است نوشته‌های روزبهان بقلی را ملاحظه کنیم که دیدگاه‌های او برخی اوقات به این مطلب اشاره دارد که او جایگاه معنوی‌ای قابل مقایسه با پیامبران پیش از اسلام داشته (نک: The Unveiling of Secrets, trans. C. Ernst, pp. 18, 20-21, 32, 92) و یا در برخی طریقه‌ها بر آنان تفوق یافته است (نک: pp. 50-51, 98). ابن عربی نیز ویژگی‌هایی را که نزدیک به جایگاه نبوت است به خود نسبت داد. این جایگاه مشتمل بر این ادعای اوست که برخی از نوشته‌هایش مانند فصوص الحکم، الهام شده الهی بود؛ با آنکه او نیز به طور آشکار انکار کرد که یک پیامبر است (نک. به این دو ادعای ظاهراً متناقض در یک عبارت از فصوص الحکم (ترجمه چادکیوئیکز): Chodkiewicz, Seal of the Saints, p. 50)

۴. نک. برخی از احادیث شیعی که بر اساس آنها امامان از نظر رتبه پایین‌تر از پیامبران و رسولانند؛ زیرا آنان پیام

پیش از این بیان کردیم که ولایت به عنوان میراث معنوی، از نظر لغت‌شناسی و علم اشتقاق، با رابطه‌های وراثت مرتبط است و این مفهوم در کاربرد قرآنی ولایت حائز اهمیت است. ولایت، هم در تشیع و هم در تصوف، با مفهوم معنوی شده وراثت مرتبط است که هم شامل رهبری و هم شامل تمام اعضای مربوط به این ولایت است.

اندیشه میراث معنوی در دیدگاه‌های شیعه نسبت به امامانشان - که مهم‌تر از هر چیز، نوادگان پیامبر[ص] و [حضرت] علی[ع] هستند - اندیشه‌ای اساسی و بنیادی است. در نوشته‌های امامیه، امامان به وضوح، نه تنها به عنوان وارثان پیامبر[ص]؛ بلکه به عنوان وارثان تمام پیامبران شناخته شده‌اند.

در این اسلوب، اغلب از امامان به عنوان اوصیا (جمع «وصی») نیز یاد شده است و طبق برخی از احادیث شیعی، امامان بسیاری از چیزهای مقدس مربوط به نبوت را به ارث برده‌اند؛ از وحی‌های اصلی که بر پیامبران پیشین نازل شد تا زره و سلاح‌های [حضرت] محمد[ص] و صندوق عهد (تابوت) و الواح [حضرت] موسی[ع].^۱

با توجه به احادیث فراوانی که بیانگر آنند که امامان وارث تمام دانش [حضرت] محمد[ص] و پیامبران پیشین‌اند، به نظر می‌آید حدیث مشهوری که مکرراً در احادیث شیعه امامیه آمده است که علما وارثان پیامبرانند،^۲ در کامل‌ترین صورت، به امامان مربوط است. در هر صورت، مهم این است که به خاطر داشت این وراثت، کاملاً وراثت نسبی نیست؛ زیرا تمام کسانی که ذریه پیامبر[ص] یا [حضرت] علی[ع]‌اند، در این وراثت سهیم نیستند. بلکه مؤلفه‌ای مبتنی بر تشریفات خاص نیز در آن دخالت دارد؛ زیرا تنها آن ذریه از پیامبر[ص] که با اعلان رسمی صریح و بدون ابهام امام قبلی و بلافصل خود به عنوان امام و جانشین تعیین شده‌اند، وارثان این علم و اشیاء مقدس هستند.

الهی را تنها می‌شنوند؛ بدون آنکه پیام رسان را ببینند (کافی، ۱/۲۲۸-۲۳۰). همچنین نک: کافی، ۱/۳۲۴-۳۲۵ که در آن جایگاه نبوت به وضوح از امامان نفی شده است. احادیث صوفی نیز جایگاه معنوی پیامبران را از جایگاه اولیاء متمایز کردند؛ با ذکر تفاوت‌هایی چون تفاوت میان معجزات پیامبران و کرامات اولیاء. حتی [روزبهان] بقلی در یادداشت استدلالی خود به این تفاوت‌ها اشاره می‌کند (صص ۸۷-۸۸). ابن عربی در نوشته خود - که تئوریک‌تر است - ولایت را از نظر معنوی بالاتر از نبوت می‌داند؛ اما علاوه بر آن ادعا می‌کند که تمام پیامبران اولیاء هستند و علاوه بر داشتن امتیاز بیشتر که نبوت است، در این والاترین جایگاه نیز با اولیاء شریکند (نک: Chodkiewicz, Seal of the Saints, pp. 50-55).

۱. کلینی، کافی، ۱/۲۸۸-۲۹۴.

۲. همان، ۱/۷۹-۸۰، ح ۲.

در تصوف نیز اصطلاح اولیا با اندیشهٔ وراثت معنوی مربوط است. این وراثت یا ممکن است به تمام کسانی که به عنوان جویندگان میراث باطنی پیامبر[ص]، ملتزم طریقت صوفیه شده‌اند و یا ممکن است به شکل انحصاری‌تر، به مشایخ و اولیایی مربوط باشد که اقتدار معنوی‌شان بر این سنت باطنی، از مشایخ پیشین که به [حضرت] علی[ع] و سپس به خود [حضرت] محمد[ع] می‌رسند، به آنان منتقل شده است. در هر صورت، برای صوفیان، این اندیشهٔ وراثت معنوی از نظر ماهیت، کاملاً مبتنی بر سیر و سلوک است.

با آنکه برادری‌های صوفیانه‌ای وجود داشته است که در آنها، عضویت و رهبریت سلسله، حتی در نسلها، به خاندانهای خاصی پیوند زده شده است، این انتقال به شکل ایده‌آل، خود به خود به ارث نمی‌رسد؛ بلکه از طریق عمل آگاهانهٔ انتقال معنوی اتفاق می‌افتد و مانند مورد مشابه آن در مورد امامان شیعه، برخی اوقات، انتقال اقتدار معنوی از یک شیخ صوفی به جانشین یا جانشینان او شامل انتقال سمبلیک چیزهایی است که مفهوم مقدس به آنها داده شده است - به خصوص چیزهایی مانند لباس. ابن عربی اولیا یا مشایخ صوفی را وارثان معنوی حقیقی پیامبران می‌داند؛ حتی تا آنجا که همان‌گونه که [حضرت] محمد[ص] «ختم الانبیاء» بود، خود را «ختم الاولیاء» می‌داند.

همچنین هم در ارتباط با شیعیان و هم در ارتباط با صوفیان، ولایت رابطه‌ای عمیق با مفاهیم وراثت معنوی دارد؛ با آنکه در ارتباط با شیعیان، این وراثت خاص، به [حضرت] علی[ع] و ذریهٔ نسبی برگزیدهٔ [حضرت] محمد[ص] که از نسل [حضرت] علی[ع] اند، منتقل می‌شود؛ در حالی که در ارتباط با صوفیان، این وراثت خاص، به میراثی وسیع‌تر و گسترده‌تر اشاره دارد که به سلسله‌های متعدد مبتنی بر سیر و سلوک منتقل می‌شود.

این دو مفهوم از وراثت معنوی در نوشتهٔ عارفان شیعی بعدتر، یعنی عارفان شیعی دورهٔ صفویه باهم جمع می‌شوند. صدرالدین شیرازی که ظاهراً برجسته‌ترین عارف مکتب اصفهان در ایران دورهٔ صفوی به شمار می‌آید، آغازگر آنان بود. صدرالدین شیرازی استدلال می‌کند که اصطلاح اولیا هم به ذریهٔ نسبی [حضرت] محمد[ص] و هم به وارثان معنوی او اشاره دارد. در هر صورت، او به عنوان یک شیعهٔ امامیه، جایگاه برجستهٔ انحصاری برای امامان شیعه در نظر می‌گیرد و یادآور می‌شود که به هم رسیدن سلسلهٔ نسبی و معنوی -

همان گونه که در مورد امامان شیعه اثناعشری به این صورت است - نشان دهنده جایگاه معنوی ویژه و درخشانی است که طبق گفته او، به مثابه «نور علی نور» است.^۱ اگر اصطلاح «ولّی» در تصوف و تشیع می‌تواند به عنوان نوعی «وراثت معنوی» دانسته شود و دانش باطنی از مفاد ضروری این وراثت در نظر گرفته می‌شود، می‌توان گفت که ولایت به نوعی از «به عضویت در آمدن» اشاره دارد؛ یعنی به فرایندی که از طریق آن وراثت معنوی منتقل می‌شود و نمود پیدا می‌کند. اگر ماهیت دو طرفه اصطلاح «ولّی» به آن اجازه می‌دهد که هم به معنای مراد و مرشد - که اختیار و قدرت دارد مرید را وارد طریقت کند و عضویت او را بپذیرد - و هم به معنای خود مریدها و سالک‌ها باشد، می‌توان گفت که [اصطلاح] اولیا به شکل کاملاً خاص، به میثاق عملی و مبتنی بر سیر و سلوک میان آنان اشاره دارد.^۲

در هر صورت، این یک کاربرد خاص صوفیانه از این اصطلاح است. بیشتر سلسله‌های صوفی به داشتن تا اندازه‌ای روش مبتنی بر سیر و سلوک که از انتقال قدرت معنوی یا «برکت» از شیخ و مرشد به مرید ناشی می‌شود، مشهورند و با آن که ولایت اصطلاح متعارفی برای به عضویت در آمدن عرفانی این چنین نیست - و اصطلاح‌های «تشرّف» یا «تبیّع» بر این اصطلاح ترجیح دارد، برخی از دانشمندانی که در حوزه تصوف کار می‌کنند، آن را با جنبه‌هایی از تجربه عرفانی که بیشتر مبتنی بر سیر و سلوکند، ارتباط داده‌اند. برای مثال، میشل چادکیوئیکز در مطالعه خود در مورد مفهوم ولایت (مقام قدیسی) در نوشته ابن عربی می‌نویسد: در اندیشه این متفکر برجسته صوفی، ولایت اساس «تمام چیزهای مبتنی بر سیر و سلوک» است؛^۳ و قلمرو و محدوده ولایت در نوشته ابن عربی مسلماً محدوده ای است مبتنی بر سیر و سلوک.

هنری کرین، دانشمند و پژوهشگر بزرگ قرن بیستم در حوزه مطالعات تصوف و تشیع باطنی، برخی اوقات ترجیح می‌داد ولایت را به جای «تقدّس» به صورت «به عضویت در

۱. اشاره به آیه قرآنی نور (سوره ۲۴، آیه ۳۵) که اهمیت معنوی خاصی برای ملاحظرا دارد. نک: صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ۲/ ۴۱.

۲. در بحث عملکرد مبتنی بر سیر و سلوک امام، نک:

Amir-Moezzi, "Notes a Propos de la Walaya Imamite," p. 729.

3. Chodkiewicz, Seal of the Saints, p. 47.

آمدن و تشرف» ترجمه کند؛ با این استدلال که مفهوم غربی «تقدس» یا «مقام قدیسی» نمی‌تواند مقصود کامل این اصطلاح را برساند.^۱

در یک مورد، کربن این معنا را برای این اصطلاح، به همان شکل که در نوشته‌های شیعی عرفانی حیدر آملی استعمال شد، به کار برد و اولیا را به صورت «سالک‌های [شیعه]» و ولایت را به صورت عمل مبتنی بر سیر و سلوک امام ترجمه کرد.^۲

سیدحسین نصر، دانشمند و پژوهشگر برجسته تصوف و تشیع و همدم فکری هنری کربن نیز در بحث خویش از تصوف و تشیع عرفانی، ولایت را به صورت «initiation»^۳ ترجمه کرده است.^۴

در تشیع اسماعیلی سده میانه نیز میان ولایت و به عضویت در آوردن، ارتباط وجود دارد. اسماعیلیه فرایند جامع ورود به دین جدید و دستورالعمل تعلیم را که به نظر می‌آید دست‌کم از اواخر قرن سوم بنا نهاده شده باشد، برای جذب اعضای جدید و تربیت آنان برای نهضت رو به رشد خود، ایجاد کردند. در درون این سیستم، اصطلاح اولیا یک اصطلاح تخصصی برای مریدها و سالک‌های جدید بود که تحت تربیت اصول باطنی تفکر اسماعیلیه بودند.^۵

به رغم وجود ارتباط میان ولایت و برخی از اشکال «تشریف و به عضویت در آمدن» در اسماعیلیه یا شکل‌های عرفانی‌تر تشیع امامیه، شواهد کافی برای تأیید این اندیشه وجود ندارد که در تشیع امامیه متعارف و اصلی، میان امام و پیروان او فرایند رسمی مبتنی بر سیر و سلوک وجود داشته باشد؛ با آنکه قطعاً اگر چنین فرایندی وجود داشت، با توجه به آنکه ماهیت ارتباط شیعی، به خصوص در طول دوران زندگی خود امامان، ماهیت سیاسی جدال‌آمیز بود، احتمالاً باید حتی محرمانه‌تر از مورد مشابه آن در تصوف بوده باشد. در هر صورت، چنین آداب رسمی مبتنی بر سیر و سلوک، به رابطه معنوی میان امام

1. Corbin, *The Man of Light in Iranian Sufism*, p. 149, n. 52.

2. *Ibid.*, *En Islam iranien: aspects spirituels et philosophiques III*, pp. 196–97.

۳. یعنی تشریف و به عضویت گروهی در آمدن. مترجم

۴. نک:

S. H. Nasr, *Ideals and Realities of Islam*, p. 87, and *Sufi Essays*, p. 108.

5. Daftary, *A Short History of the Ismailis*, p. 94.

و حلقهٔ درونی‌تر از پیروان او ضمیمه شده است؛ مشابه دقیق چیزی که قطعاً در پیمان معنوی رسمی که مشایخ صوفی را با مریدهای او و امام شیعه را با پیروانش پیوند می‌دهد، وجود دارد؛ زیرا آداب مبتنی بر سیر و سلوک در تصوف، معمولاً نه تنها بیان‌کنندهٔ برعهده گرفتن رسمی مسیر معنوی (طریقت) است؛ بلکه پیمان ضمنی فرمانبرداری معنوی نسبت به شیخی است که [این] به عضویت در آوردن و تشرف را رهبری می‌کند.

ولایت، نزدیکی به خدا و تقدس

عیناً به همان صورت که در تفکر صوفی و تفکر شیعی عرفانی، فهم مادی و دنیوی از ولایت به صورت وراثت یا ارتباطی که شامل وراثت است، با مفهومی معنوی و باطنی آمیخته بود، رابطهٔ ولایت با مفاهیم نزدیکی، قرب، محبت و حمایت دوطرفه، از نظر لغت‌شناسی، ولایت را در مباحث عرفانی مربوط به رابطهٔ انسان و خدا، مفهومی با اهمیت ساخت. ولی در قرآن نامی است هم برای خدا و هم برای انسانها. ابن عربی به این واقعیت، مفهوم متافیزیکی و عرفانی بخشید و ولایت را به عنوان بیان‌کنندهٔ شکل معنوی شدهٔ حمایت دوطرفه (= نصر) میان خدا و پیروان مؤمن او در نظر گرفت. کربن نیز در زمینه‌ها و فضاهایی خاص، ولایت را به صورت «دوست داشتن و برگزیدن خدا» در مورد انسانهای متعبد خاص^۱ و به صورت «نزدیکی معنوی» میان خدا و شخص با ایمان^۲ ترجمه کرد. او همچنین با استناد به این آیهٔ قرآن که خداوند انسانهایی جدید را جایگزین متمردان جهان می‌کند: ﴿آنان که من دوستشان خواهم داشت و آنان هم مرا دوست دارند﴾^۳، ولایت را با مفهوم دوستی متقابل میان خدا و مؤمنان پیوند داد؛ همان‌گونه که بسیاری از صوفیان نیز چنین کردند.

باید به یاد داشت که تمام مفهوم‌های این چنین از ولایت در فضای ارتباط خدا و انسان، دارای اساسی استوار در قرآن است که خدا را به عنوان بهترین یا تنها ولی و ناصر مؤمنان مشخص می‌کند. بی‌تردید، کامل‌ترین مطالعهٔ نظری در مورد مفهوم اصطلاح‌های ولایت

1. Corbin, Temple and Contemplation, p. 61; En Islam iranien III, p. 198.

2. Ibid., En Islam iranien III, p. 201.

۳. بقره / ۵۹. نک:

Ibid., p. 211.

و ولایت برای اندیشه‌های صوفی از نزدیکی، قرب به خدا و اقتدار معنوی حاصل از آن را می‌توان در مطالعه مهم و اخیر ویسنت کرنل^۱ با عنوان: «قلمرو ولی: قدرت و اقتدار (ولایت) در تصوف مراکشی» یافت.

در مقدمه مفصل این اثر و در بحث‌هایی که به دنبال مفهوم ولایت (مقام قدیسی) صوفی در فضای مراکشی آن می‌آید، کرنل در مورد تمایز آشکار و کاربردی میان اصطلاح‌های ولایت و ولایت - که به هم وابسته‌اند - بحث می‌کند. طبق نظر کرنل، ولایت با اقتدار معنوی صاحب ولایت صوفی مرتبط است؛ اقتدار معنوی که هم در میان پیروان صاحب ولایت و هم به طور کلی در داخل اجتماعی که صاحب ولایت در آن است، ظاهر است و به صورت آشکار به کار گرفته و اجرا شده است. ولایت از نظر کرنل به اصول «نزدیکی متافیزیکی و غیرمادی به خدا» اشاره دارد که بیان‌کننده سرچشمه واقعی اقتدار معنوی (ولایت) مشایخ صوفی است.^۲

در حالی که ولایت یا اقتدار معنوی، تنها به شیخ صوفی به رسمیت شناخته شده تعلق دارد، ولایت بیان‌کننده قرب الهی است که تمام مریدهای صوفی با درجات مختلف از آن برخوردارند و به سطح اکتساب معنوی آنان بستگی دارد و از رابطه و نزدیکی آنان (ولایت) با خود مرشد معنوی ناشی می‌شود. بنابراین، در تحلیل کرنل، ولایت دارای ماهیتی جامع‌تر نسبت به ولایت است که به درک تمام صوفی‌های علاقه‌مند از نزدیکی به خدا و نیز به ارتباط میان مرشد و مرید که تسهیل‌کننده این نزدیکی افزایش یافته به خداست، بستگی دارد.^۳

همان‌گونه که در فصل بعد نشان خواهیم داد، احادیث شیعی با تصوف در این دیدگاه پیچیده و جامع از ولایت مشترک و سهیم‌اند که ولایت اصطلاحی است که هم‌زمان با حوزه اقتدار باطنی مرشدهای معنوی (و در این جا، امامان) و با نزدیکی خاص به خدا و پیامبر - که اقتدار او بر پایه آن نزدیکی است - و با مقام و مزایای معنوی که پیروان شیعی امام به واسطه نزدیکی به او از آن برخوردارند، مرتبط است.

1. Vincent Cornell

2. Cornell, Vincent, Realm of the Saint: Power and Authority in Moroccan Sufism, pp. xxxv, 216-18, 227-28, 272.

3. Ibid., p. xix.

در نهایت، طبق درک صوفیان، رابطه وراثت معنوی یا قرب الهی که اصطلاح ولایت به معنای آن است، همان چیزی است که شخص را برای سهیم شدن در چنین رابطه‌ای «مقدس می‌کند» و بیشتر دانشمندانی که در مورد تصوف تحقیق می‌کنند، ترجیح می‌دهند اصطلاح «تقدس» را به عنوان ترجمه مفهوم صوفیانه یا عرفانی ولایت به کار گیرند.

سیدحسین نصر در یک مورد ولایت را به صورت «حضور معنوی که مردم را برای رسیدن به مقام قداست توانمند می‌سازد» تعریف می‌کند؛^۱ در حالی که کربن آن را به صورت «دوستی یا عنایت خدا» که «دوستان خدا را برای همیشه مقدس می‌کند» تفسیر می‌کند.^۲ ولی به دلیل ورود به حوزه باطنی و مبتنی بر سیر و سلوک و در نتیجه، ورود به ارتباط عمیقاً متقابل دوستی با خدا، «مقدس می‌شود» و در جایگاه «مقام قدیسی» وارد می‌شود. و این تعریف دیگری است از ولایت و شاید برای دانشمندان جدید، مانند چادکیویکز و کرنل - که در مورد تصوف تحقیق می‌کنند - پذیرفته‌ترین چیز باشد.

طبق برخی از نوشته‌های اعتقادی تصوف، ولایت می‌تواند به جایگاهی خاص در طول طریقت صوفیانه، همراه با این مقام مقدس اشاره داشته باشد، که به سه صورت مختلف زیر فهمیده می‌شود: یا به عنوان چیزی که خدا بدون محدودیت، به انسانهای برگزیده عطا می‌کند،^۳ و یا در غیر این صورت به عنوان چیزی که نتیجه تلاش‌های شخصی یک انسان در طریقت است و یا به هر دو صورتی که بیان شد، فهمیده می‌شود.

با توجه به آنکه نسبت دادن عصمت به امامان در اصول اعتقادی شیعه^۴ و نیز مفاهیم شفاعت و فرهنگ زیارتگاه‌های معروفی که درباره امامان و به طور کلی ذریه آنان ایجاد شد، ممکن است امامان و ذریه آنان در فضای شیعی، قابل مقایسه با مشایخ تصوف و مشابه آنان باشند. در هر صورت، نمی‌توان مفاهیم تقدس مشابه این را به صورت کلی برای جامعه

1. Nasr, Sufi Essays, p. 108.

2. Corbin, Temple and Contemplation, p. 41.

برای تفسیر مشابه نک: ص ۲۲۳ همین نوشته.

۳. برای نمونه نک:

Chodkiewicz, Seal of the Saints, p. 42.

۴. نک:

Amir-Moezzi, "Notes a Propos de la Walaya Imamite," p. 733.

شیعی به کار برد؛ زیرا همان گونه که خواهیم دید، اگرچه شیعیان خود را مؤمنان واقعی و برگزیده معنوی در درون جامعه بزرگتر اسلامی می دانند، سهم داشتن آن در ولایت و جایگاه آنان به عنوان اولیا، [برخلاف آنچه که صوفیه برآند،] کمتر به نوعی از دستیابی یا کمال روحی مربوط بود؛ بلکه بیشتر مربوط بود به دسترسی ویژه آنان به هدایت الهی از طریق تمایل معنوی زیاد آنان به امامان^۱ و دسترسی ویژه آنان به بخشش و سهل گیری الهی که در نتیجه وفاداری آنان به امامانی که از طرف خدا برگزیده شدند و تلاش های آنان در حمایت از ایشان است. بنابراین، به نظر می آید استدلال وینسنت کرنل در مورد این که ولایت در فضای صوفیانه آن به صورت «تقدس» بهتر ترجمه می شود تا به صورت «کاریزما»، در فضای شیعی آن، استدلال صحیحی نیست و عکس آن صحیح است.

همان گونه که ولایت به اعضای عادی جامعه شیعی مربوط بود، تا اندازه ای بر جذب شدن از درون به سوی امامانی دلالت می کرد که راه ویژه مناسب به سوی رستگاری را برای آنان میسر می کردند و حتی برخی قدرت ها و امتیازهای معنوی را - که انعکاس قدرت ها و امتیازهای خود امامان بود - به آنان می دادند؛ اما به خودی خود نشان دهنده نوعی اکتساب روحی که معمولاً در انگلیسی به عنوان مقام قدیسی یا «تقدس» فهمیده می شود، نبود. با این حال، همانند مفهوم تقدس فردی در تشیع، چنین در نظر گرفته می شد که برخی اوقات جذب شدن رستگارکننده و سودمند از نظر معنوی فرد شیعه به امام که هدایت صحیح بود، نتیجه نوعی انتخاب یا امتیاز از ناحیه خداست.

چنین ادراک هایی از «امتیاز و برتری» معنوی که اولیا را به طور کلی از سایر افراد جامعه اسلامی جدا می کند - چه به صورت «تقدس» فهمیده شوند و چه به صورت «کاریزما»، با تأکید اسلام سنی غیرعرفانی که بیشتر به تساوی همه افراد در این باره معتقد است، ناسازگار است؛ اما هم در درک شیعی و هم در درک صوفیانه از هویت دینی و هدف معنوی، از جایگاهی مهم برخوردار است.

[در این فصل] ما ارتباط میان ولایت و علم باطنی را، هم در تصوف و هم در تشیع عرفانی و نیز ارتباط آن را با مفاهیم وراثت معنوی، به عضویت در آمدن (تشریف)، قرب الهی و تقدس یا مقام قدیسی بررسی کرده ایم. همچنین نشان دادیم که چگونه معانی مختلفی

1. Ibid., p. 735.

که در فضاهای صوفی و شیعی به ولایت اختصاص داده شده است، هم با یکدیگر و هم با لغت‌شناسی و کاربرد اساسی قرآنی این اصطلاح، عمیقاً در ارتباطند. بنابراین، نباید ولایت را تنها اصطلاحی دانست که معین‌کننده معانی تخصصی مختلف در زمینه‌ها و فضاهای گوناگون است؛ بلکه اصطلاحی است جامع، شامل مجموعه‌ای از معانی که به صورت غیرآشکار با یکدیگر مرتبطند و در عین حال، ترجمه ساده انگلیسی برای آنها کافی نیست.

تنها با نظر گرفتن وسعت کامل مفاهیم و اندیشه‌هایی که ولایت به صورت کلی‌نگری بر آنها دلالت دارد^۱ و تنها در ارتباط با کاربرد ولایت در سراسر طیف سنت اسلامی^۲ می‌توان به رسیدن به فهم اندکی از قدرت و معنای این اصطلاح برای شیعیان قرن‌های نخستین اسلامی امیدوار بود؛ همانها که این درک، برای تمام چیزهای مرتبط با هویت معنوی آنان، درکی اساسی بود.

۱. یعنی با در نظر گرفتن تمام چیزهایی که ولایت بر آنها دلالت دارد، به جای تمرکز بر تک‌تک بخش‌ها یا جنبه‌های مختلف ولایت. مترجم

۲. نویسنده، سنت اسلامی را به صورت یک طیف در نظر گرفته است که کاربرد ولایت را در سراسر این طیف بررسی می‌کند؛ همان‌گونه که در مقدمه این فصل به این مطلب اشاره کرده است: «در این فصل، برای روشن شدن معنای کامل ولایت در اندیشه شیعی، مفهوم اصطلاح ولایت و واژه‌های هم‌ریشه مرتبط با آن را در سنت گسترده‌تر اسلامی - از کاربرد آن در قرآن و جامعه اسلامی نخستین تا تفسیر باطنی آن در گفتمان تصوف یا عرفان اسلامی و نیز در برخی از نوشته‌های عرفانی شیعی که بعدتر نوشته شدند و به شدت تحت تأثیر احادیث عرفانی قرار گرفتند - بررسی می‌کنیم». مترجم